

نقض حق حیات در بکارگیری سلاح های بیولوژیک با تاکید بر مسئولیت بین المللی دولت

محسن قوانلو^۱

محمد حسن سلیمانی^{۲*}

علی امیری پور قصاب^۳

چکیده

توسه فرایند نظامیگری و رقابت تسلیحاتی قدرت های نوظهور در عرصه روابط بین الملل به ضرورت بهره مندی از دانش و فناوری در تکمیل زنجیره تسلیحات نظامی انجامید اما در این میان نگرش توسعه گرایی و سلطه منجر به تولید و گسترش تسلیحات بیولوژیک گردید که به مراتب از قدرت تخریب و ویرانگری بالاتری برخوردار می باشند. بر این اساس، حمایت از کرامت انسانی و حق حیات وی چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، ضرورت بکارگیری معیارهای حقوقی موثر در کنترل استفاده از سلاح های بیولوژیک را به همراه داشته است. از این رو در این پژوهش که به روش مطالعات توصیفی تحلیلی همراه با مطالعات کتابخانه ای و استدلال قیاسی تدوین گردیده است مشخص شد که در درجه اول نواقص حقوقی در متن معاهدات منجر به توسعه رقابت تسلیحاتی بیولوژیک در قرن بیستم و تهدید علیه حق حیات به عنوان اساسی ترین حق بشری گردیده است. از طرف دیگر با در نظر گرفتن اینکه در این پژوهش روش تحلیل زمینه ای بکار گرفته شده است مشخص شد که بهره مندی از اصولی مانند اصل تناسب، ضرورت و نیز بهره مندی از معیار مزیت نظامی می تواند به عنوان مولفه های حقوقی کارآمد، مسئولیت بین المللی دولت ها در نقض قواعد و هنجارهای مربوط به حقوق مشخصات مسلحانه بین المللی و بروز حمله نامتناسب به وسیله تسلیحات بیولوژیک را اثبات نماید.

واژگان کلیدی: تسلیحات بیولوژیک، حق حیات، کرامت انسانی، مشخصات مسلحانه بین المللی.

۴۰۱

10.22034/ir.2023.366247.2285



فصلنامه

پژوهش های

روابط بین الملل،

دوره دوازدهم،

شماره اول، شماره

پیاپی چهل و

چهارم، بهار ۱۴۰۱

۱. دانشجوی دکتری گروه حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

۲. استادیار گروه حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران (نویسنده مسئول).

* Hsoleimani20@gmail.com

۳. استادیار گروه حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۷

فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و چهار، صص ۴۳۴-۴۰۱

امروزه به دلیل تعارض در منافع و توسعه موازنه سیاسی، وقوع چالش‌های بین‌المللی و مخاصمات مسلحانه^۱ به عنوان یکی از پدیده‌های غیرقابل اجتناب در نظر گرفته می‌شود. از یک سو منافع ملی و استراتژیک دولت‌ها و از سوی دیگر مناسبات قدرت در محدوده جغرافیای سیاسی کشورها به بروز وضعیت‌های غیر مسالمت‌آمیز منجر می‌شود که به شدت حیات انسان و پایداری در زیست‌مدنی او را با تهدید روبه‌رو می‌سازد. به همین دلیل امروزه بنظر می‌رسد که یکی از اساسی‌ترین حقوق انسان با عنوان «حق حیات»^۲ با نقض و تهدید آشکار در قالب منازعات نظامی روبه‌رو است که البته باید دانست که طبیعت و چیستی نزاع و درگیری نظامی مترادف با نقض این حق بنیادین انسانی است. این مساله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که دولت‌ها هنگام بروز وضعیت‌های مخاصماتی و درگیری‌های نظامی دست خود را بر ماشه سلاح‌های بیولوژیک و یا کشتار جمعی قرار داده و به صورت عملی یا کلامی به تهدید استفاده از آن بر علیه دیگری مبادرت می‌ورزند. از این رو این مساله کم‌تر مورد ارزیابی قرار گرفته است که مبنای نقض حق حیات به عنوان یکی از حقوق بنیادین انسان در مواجهه با استفاده دولت‌ها از سلاح‌های بیولوژیک بر چه ضرورتی از قواعد حقوقی تکیه دارد. اینکه قواعد حقوق بین‌الملل صرفاً مبتنی بر پیشگیری^۳ از وضعیت‌های بحرانی و نظامی عمل می‌نماید، یا بر شناسایی مسئول و مجازات وی از طریق جبران خسارت متمرکز است. مبتنی بر این امر، در قلمرو پژوهشی عملاً با دو وضعیت متفاوت روبه‌رو می‌باشیم، وضعیت اول: قواعد حقوقی پیشدارنده، وضعیت دوم: قواعد حقوقی ترمیمی. این امر بدیهی است که اساس حقوق بین‌الملل بر پیشگیری از نقض قواعد حقوق بشر استوار است و حتی توسعه و تدوین در محدوده حقوق بین‌الملل نیز با رویکرد پیشدارندگی همراه می‌باشد. بنابراین در این پژوهش که به روش مطالعات کتابخانه‌ای و استدلال قیاسی تنظیم می‌گردد، مباحث علمی با رویکرد زمینه‌ای و تحلیل کاربردی همراه خواهد بود و قلمرو تحقیقاتی بر اصول و قواعد حقوق ترمیمی استوار می‌باشد. قلمرو

¹ Armed Conflicts

² The Right to Life

³ Prevention

حقوق مناصمات مسلحانه بر اجتماع دو بنیان فکری استوار است. از یک سو قواعد حقوق بشری که بایستی توسط کلیه ملل متمدن جهان پاس داشته و رعایت شود و از سوی دیگر با واقعیات مرتبط با مناسبات قدرت و علوم سیاسی. بنابراین بدیهی است که نمی‌توان معیارهای مورد تاکید در تنفیض حق‌های موثر هنگام بروز جنگ را صرفاً بر اساس اصول و قواعد حقوقی دنبال نمود بلکه بایستی وضعیت‌های سیاسی و هژمونیک را به عنوان مولفه‌های اثرگذار به رسمیت شناخت. البته این به معنای مشروع سازی یا رسمیت دادن بر گزینه نظامی هنگام بروز اختلاف نیست چراکه غایت علم حقوق و سیاست بر پایداری وضعیت‌های با ثبات استوار می‌باشد. حال در این میان جدای از تئوری جنگ یا وضعیت مناصمات که خود می‌تواند بر معیارهای حقوقی یا سیاسی تحلیل و ارزیابی شود، فعل مناصمات نیز دارای اهمیت بوده و بایستی جدای از پیش فرض مسئولیت مربوط به بروز وضعیت غیرمسالمت امیز ارزیابی شود.

از این رو یکی از معیارهای سنجش وضعیت مناصمات، استفاده دولت‌ها از سلاح‌هایی است که می‌تواند نوعاً پایداری حیاط انسان حتی پس از خاتمه جنگ را با تهدید جدی روبه‌رو سازد. بر این اساس ابتدا بایستی بین وضعیتی که در آن دولت‌های متخاصم صرفاً نیروهای نظامی یکدیگر را (ان‌هم به قید ضرورت و با تکیه بر اصل دفاع مشروع) هدف قرار می‌دهند با وضعیتی که دولت متخاصم بدون رعایت معیارهای حقوق بشر به کشتار با سلاح‌های بیولوژیک مبادرت می‌ورزد، تمایز قائل شد و ضمن آن این سوال اساسی را پاسخ داد که: بکارگیری صلاح‌های بیولوژیک چگونه منجر به نقض حق حیات به عنوان یکی از حق‌های موثر و ضروری بشر می‌شود؟ همچنین در ادامه بایستی این سوال فرعی را مطرح نمود که: بکارگیری صلاح‌های بیولوژیک چگونه موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت را فراهم می‌آورد؟ و معیار مزیت نظامی^۱ در نقض حق بر حیات با استفاده از سلاح‌های بیولوژیک چگونه می‌تواند به عنوان معیاری عینی به نهاد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها کمک نماید؟ قبل از ورود به بحث بایستی درک خود از مبنای حق حیات را مشخص نماییم. حق حیات خود دارای یک مفهوم مستتر است زیرا حیات انسان از جنبه‌های متنوعی برخوردار است از جمله: آموزش، اشتغال،

¹ Military Advantage

مالکیت، تشکیل خانواده، سلامت، تغذیه، بهره‌مندی از محیط زیست و ... در حالیکه پیشفرض بهره‌مندی انسان از تمامی این فروضات، حق بر زنده بودن و بقا آدمی است. لذا مبنای پژوهش مورد نظر بر ماهیت حق حیات استوار خواهد بود. بر این اساس امید می‌رود که این پژوهش خود مقدمه‌ای برای تحقیقات آتی در حوزه حقوق بشر و مخصصات مسلحانه قرار بگیرد.

۱. تحول تاریخی حق‌های بنیادین

گرایش به حقوق اساسی انسان محور و انسان‌گرایی حقوقی به تجربه دو جنگ جهانی اول و دوم باز می‌گردد. انجا که تجربه‌گرایی صرف نتوانست به حمایت از بقای ارزش‌های انسانی منجر شده و حیات مدنی او را تضمین نماید. بعد از عصر روشنگری عقل تجربی، معیار و محک سایر معارف بشری شد و معرفت‌شناسی جای هستی‌شناسی را گرفت. از منظر معرفت‌شناسی تجربی، حیات به عنوان ذاتی مستقل و مادی که در اثر عوامل خارجی رفتارهای گوناگونی از خود نشان می‌داد، در نظر گرفته شد و اراده و آگاهی انسان منحصر در قلمرو حیات زیستی شد و حقوق در بستر اصالت علم شکل گرفت (ملکیان، ۱۳۸۱). با اینحال پس از این تجربه تلخ و انسان‌سوز، بازگشت به فطرت و حقوق طبیعی به عنوان انقلابی در مسیر نگرش مادی و تجربی اوج گرفت به نحویکه دیگر انتظار نمی‌رفت که صرفاً آنچه که به انسان و مدنیت آن مرتبط است از دید تجربه و آزمون و خطا ارزیابی شده و مبنای عمل قرار بگیرد. بدین شکل، آگاهی به امور عینی و محسوس فرو کاساته شد و گزاره‌ای دینی و مذهبی به عنوان گزاره‌ای غیرعقلی یا موهوم، امری فردی و نسبی تلقی شدند و قدرت انتخابگری انسان با جهانی‌عاری از انتخاب رویه رو شد. جهانی که همه چیز آن تابع قانون علت و معلول است و بادبان کشتی اراده انسان از تب و تاب و حرکت باز می‌ایستد (لنگ‌هاوزن، ۱۳۸۲: ۵۰۸). بازگشت انسان مدرن به حقوق طبیعی به شکل‌گیری و تاکید بر اساسی‌سازی حقوق به نفع انسان منجر شد. یعنی انسان به ماهوی انسان‌بایستی از حداقل حقوق و امتیازاتی بهره‌مند شود که کرامت انسانی او اقتضا دارد. انعکاس این حقوق اساسی در عمل بر وجدان انسان و دولت بازمی‌گردد. بدین معنا که دولت‌ها در قبال انسان‌بایستی این حقوق اساسی را پاسداشته و رعایت نمایند. مقدمه و اساس این حقوق اساسی، حق

حیات محسوب می‌گردد. یعنی پیش‌درآمد تضمین سایر حقوق بنیادین که در ظرف زمان و مکان مناسب به فعلیت خواهد رسید. حق حیات به عنوان حقی مطلق و بنیادی، پایه سایر حقوق مورد حمایت در اسناد بین‌المللی حقوق بشر واقع و به عنوان حق ذاتی انسان تلقی گردیده است.^۱

البته بایستی بین ماهیت حیات و حق دانستن آن تمایز قائل شد. آنچه که بر ماهیت حیات، بقاء و زنده بودن و زنده ماندن استوار است مفهومی کلی است که با استانداردهای موجود در علوم سیاسی، پزشکی، جامعه‌شناسی، تاریخ و... پیوند خورده و از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد. در واقع معناجویی برای زندگی که در حوزه‌های دین‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از سوی دانشمندان مطرح است، با نگاه به جهان، انسان و کل زندگی صورت می‌گیرد و متفکری که در فلسفه حیات می‌اندیشد حیات کلی را با داشتن ارزش‌ها و عظمت‌ها و وابستگی که به مجموعه هستی دارند مطرح می‌کند (جعفری، بی تا: ۲۸). اما حق دانستن حیات بر عنصر داد و ستد و تضمین بقای حق‌هایی استوار است که به تحقق مفهوم کلی از حیات منجر می‌شود. مانند بهره‌مندی از امکان تحصیل، اشتغال، تشکیل خانواده، محیط زیست سالم، تغذیه و... در اینجا است که دولت‌ها و پیمان‌های حقوق بین‌الملل نقش‌آفرینی کرده و به تضمین تحقق آن همت گمراده‌اند. در این میان، یکی از بارزترین تهدیدات علیه حیات انسان چه حیات به معنی عام آن که شامل بقاء، زیستن و زنده ماندن می‌شود و چه به معنای خاص آن: که شامل انواع حق‌های بشری در باب حق حیات است، عبارت است از مخاصمات مسلحانه و به طور ویژه استفاده دولت‌ها از سلاح‌های بیولوژیک. با نزدیک شدن به قرن بیست و یکم، بیماری یا جنگ بیولوژیکی ناشی از عمد، منبع نگرانی فزاینده‌ای است، زیرا پیشگیری از آن در امنیت، سلامت و رفاه جامعه جهانی نقش اساسی دارد. به عبارت ساده‌تر، جنگ بیولوژیکی به معنای قرار دادن سلامت انسان‌ها، حیوانات و گیاهان در معرض خطر بیماری‌هایی است که عمداً به عنوان یک عمل خصمانه ایجاد می‌شود. بیماری در همه جنگ‌ها تلفات بیشتری

۴۰۵

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

نقض حق حیات در
بکارگیری سلاح
های بیولوژیک با
تاکید بر مسئولیت
بین‌المللی دولت

^۱ بند ۱، ماده ۶ میثاق مدنی و سیاسی.

نسبت به سلاح‌های جنگی واقعی ایجاد کرده است و نگرانی‌های فزاینده و موجهی در سراسر جهان در مورد بیماری‌های جدید و نوظهور وجود دارد (Laurie Garrett, 1994). حال با در نظر گرفتن مفاهیم مذکور مساله اصلی در این پژوهش بر این مبنا استوار است که استفاده از سلاح‌های نوعا بیولوژیک به نقض کدام جنبه از مفهوم حق حیات منجر شده و به آن آسیب وارد می‌آورد؟ آیا جنبه عام حق حیات با استفاده از سلاح‌های بیولوژیک با تهدید و آسیب روبه‌رو می‌شود و یا جنبه خاص حق حیات تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد؟ از طرف دیگر آیا استفاده از سلاح‌های بیولوژیک تنها به وضعیت‌های مخاصماتی بین دو یا چند کشور محدود می‌شود یا ضمانت اجرای بین‌المللی در خصوص این پدیده به زمان صلح و نبود جنگ یا نزاع بین‌المللی نیز سرایت کرده و به مسئولیت بین‌المللی دولت در حقوق بین‌الملل منجر می‌شود؟ بر این اساس مباحث این پژوهش را مبتنی بر عناصر ذاتی تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت در نقض امنیت جمعی و تهدید حق حیات به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های حقوق بشر دنبال می‌نماییم.

۲. چارچوب مفهومی حق بر حیات

انسان که ازارش والای انسانیت برخوردار است، از حقوقی بهره می‌برد که ناشی از کیفیت و ذات انسان بودنش است، در هر کجا، فارغ از ایالت یا منطقه‌ای که در آن متولد شده، زندگی می‌کند، فارغ از ملیت، نژاد، جنسیت، مذهب و اندیشه. اعتقادات، وضعیت مادی. همه این عناصر پایه و اساس حقوق مساوی و غیرقابل انکار و نتیجه آزادی، عدالت، امنیت و صلح جهانی است. در جامعه معاصر با وجود پیشرفت سریع در زمینه‌هایی مانند پزشکی، زیست‌شناسی، شیمی و مهمتر از همه انفورماتیک همچنان مساله نقض حقوق اساسی انسان مشاهده می‌شود (Maftei, 2010: 113). ارتقای کرامت انسانی در سطح ملی و بین‌المللی اقتضا دارد که به درک مشترکی از ارزش ذاتی انسان نائل شویم. در بین حقوق اساسی بشر که در اسناد مختلف ملی و بین‌المللی تنظیم شده است، حق حیات جایگاه ویژه‌ای دارد. به این ترتیب، اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق زندگی، آزادی و مصونیت افراد را برای هر انسان فراهم می‌کند (ماده ۳). همچنین، کنوانسیون حقوق بشر اروپایی برای سلامت زندگی، دستیابی بر ممنوعیت از شکنجه و

رفتار تحقیرآمیز و غیرانسانی، و همچنین احترام به زندگی خصوصی را در مواد (۲، ۳، ۷، ۸) توصیه می‌کند. بنابراین مشخص است که از مهم‌ترین حقوق اساسی انسان حق حیات است که تحلیل‌های متنوع از آن و عدم اطمینان از قلمرو این حق، مانع از تلاش برای توصیف این حق در واژگان حقوقی نشده است. این واژه به عنوان یک حق طبیعی و سلب‌نشده برای هر انسانی و به عنوان اساسی‌ترین حق نسبت به تمام حق‌ها توصیف شده است (Bedau, 1968: 553). در حقیقت حق حیات به منزله بالاترین حق، خاستگاه حقوق و حق غیر قابل تجویز، از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است و به عنوان هسته مرکزی حقوق بشر و هنجار ضروری حقوق بین‌الملل تلقی شده است.^۱ با چنین توصیفات به ظاهر غیر قابل بحث و بدیهی، حق حیات به عنوان قاعده امره شناخته شده است و تحت هیچ شرایطی قابل تعلیق نمی‌باشد (Redelbach, 1985: 182). با اینحال بنظر می‌رسد که نهاد‌های حقوقی بین‌الملل تمایلی به تفسیر موسع از حق حیات نداشته و برعکس مفهوم مستقل، واضح و مضیق از آن را تجویز نموده‌اند. مفاد معاهداتی مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، گاه مبنایی برای ادعاهایی فراهم کرده‌اند که باید به مفهوم حق حیات در حقوق بین‌الملل سنتی یک دامنه محدودکننده داده شود. مانند: «حفاظت در برابر محرومیت عمده یا خودسرانه از زندگی انسان توسط عوامل دولتی» (Fawcett, 1969: 31). یکی از مهم‌ترین نکات در باب حق حیات، خود آگاهی انسان نسبت به مفهوم حق به ویژه حق زنده ماندن، زندگی کردن و بهره‌مند شدن از امکان حیات سالم است. مرحله خروج از کودکی مرحله‌ای است که معنای حیات بر اساس اراده و آگاهی انسان شکل می‌گیرد و تعلق معنا به حیات زیستی بر اساس همین اراده است.

در واقع، انسان هر زمان از کودکی خود به نحو ارادی آگاه شود دیگر کودک نیست. این آگاهی که مرحله خروج از کودکی است به خاطر تعلق ارادی اراده فرد به معنای حیات محقق می‌شود. در این مرحله در ارتباط با معنای حیات دو دیدگاه جعل و کشف وجود دارد (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۸). از این مفهوم می‌توان چنین استنباط کرد که وقوع و ثبوت حق حیات با خودآگاهی و شناخت انسان در ارتباط مستقیم قرار داشته و به واسطه این

¹ Human Rights Committee, General Comment No 14. (1984) para 1

آگاهی است که نهادهای بین‌المللی به حمایت، رعایت و تضمین بقای این حق مبادرت می‌ورزند. از طرف دیگر نقش اراده در شناخت ضرورت حق شناسی حیات بسیار ضروری است. حق حیات، در واقع، حق حیات به منزله محافظت در برابر قتل (خودسرانه) است. مطمئناً، هم‌کشی ممکن است از طرق مختلفی انجام شود، از جمله گرسنگی دادن، قرار دادن فرد در معرض دمای شدید یا آلودگی به بیماری. اما، برای مثال، صرف تحمل سوءتغذیه توسط یک دولت به عنوان نقض حقوق بشر برای زندگی تلقی نخواهد شد، در حالی که محرومیت هدفمند از دسترسی به غذا نقض این حق محسوب می‌شود و دارای ابعاد حقوقی و کیفری است. عدم کاهش مرگ و میر نوزادان مشمول ماده ۷ میثاق نیست، در حالی که انجام اقداماتی بر علیه حفظ سلامت نوزادان یا تحمل نوزادکشی ناقض این ماده محسوب می‌شود (Dinstein, 1980: 115).

یکی از مهم‌ترین دست‌اوردهای مفهوم سازی مربوط به حق حیات، اشاعه این مفهوم به حق زیستن همراه با کرامت است. صرف زنده ماندن در وضعیتی غیر عقلایی، غیر انسانی و به دور از ارزش‌های تاریخی انسان به معنای پاسداری حق حیات و رعایت آن نیست. حق زندگی «نه تنها حمایت از زندگی به معنای محدود، بلکه شامل زندگی آبرومندانه نیز می‌شود»^۱. به همین دلیل است که دادگاه حقوق بشر اروپایی به طور مکرر تخریب محیط زیست را به معنای نقض حقوق بشر به ویژه حق حیات اعلام نموده است (Ozel et al, 2015: 200). دلیل آن هم این است که حق حیات تنها بر زنده بودن انسان تأکید نداشته بلکه زندگی همراه با کرامت نیز در ذیل مفهوم حق حیات انعکاس یافته است. مبتنی بر این نگرش کمیته حقوق بشر تأکید می‌کند که حمایت در برابر سلب خودسرانه حیات اهمیت فوق‌العاده دارد. موارد سلب حیات می‌بایست به صورت واضح توسط قانون وضع شود و حکم به سلب حیات باید مطابق با اصل ضرورت و تناسب باشد (Paras, 1992: 13). باید دانست که متولی تضمین حق حیات دولت است و این اقدام به دو صورت انجام می‌پذیرد: تعهد دولت در حمایت از حق حیات دارای ابعاد مثبت و منفی است. در بعد منفی دولت باید تمام اقدامات معقول را

¹ General Comment No. 3 on the African Charter on Human and Peoples' Rights: The Right to Life (Article 4), ACommHPR, 4 to 18 November 2015, Introduction, para 3 ['GC No. 3 ACommHPR'].

جهت خودداری از سلب غیرقانونی حق حیات شامل سلب خودسرانه به کار گیرد. بر این اساس دولت‌ها نه تنها نباید خود حیات افراد را سلب کنند، بلکه باید از حیات افراد در برابر افعال غیرقانونی اشخاص خصوصی نیز حمایت به عمل آورند (Redelbach, 1985: 12). در بعد مثبت دولت باید اقدامات معقول را در جهت ارتقای حق حیات به کار گیرد. برای مثال به وسیله کاهش نرخ مرگ و میر نوزادان و افزایش امید به زندگی، خدمات مربوط به سلامت و درمان (Bertrand, 1985: 274). اینکه دولت‌ها مبنای تضمین حق حیات در نظر گرفته می‌شوند از یک دیدگاه عقلایی تأثیر می‌پذیرد. بدین معنی که اگر دولت را به عنوان شخصیت حقوق عمومی در نظر بگیریم که مبتنی بر نظریه خدمات عمومی^۱ مسئول و متولی تامین نیازمندی‌های همگانی می‌باشد، امکانات لازم و مانع مورد نیاز جهت زندگی دارای کرامت را در اختیار داشته و می‌تواند با مدیریت بهینه آنرا برای انسان فراهم آورد. اما کارکرد حق حیات تنها به محدوده مرزهای ملی ختم نشده بلکه این حق ابعاد بین‌المللی داشته و می‌توان انسجام حق‌های موثر در آنرا نیز استخراج نمود بر این اساس در ادامه به بررسی جایگاه حق حیات در حقوق بین‌الملل مبادرت می‌ورزیم.

۲-۱. حق حیات و نظام حقوق بین‌الملل.

نظام حقوق بین‌الملل در اساس یک نظام مبتنی بر حقوق بشر است. یعنی معیارهایی که به تحکیم ارزش‌های زیست‌مشترک انسان کمک نموده و آن را محقق سازد. از این رو نمی‌توان حق حیاط و نظام حقوق بین‌الملل را از هم جدا دانست اما به لحاظ موضوع شناسی و تفکیک پژوهشی لازم است در این قسمت این دو مفهوم از هم متمایز بیان شده تا مختصات هر یک در دیگری نمایان شود. حق حیات در واقع نخستین بار در سال ۱۹۴۸ به واسطه اولین سند بین‌المللی حقوق بشر با نام اعلامیه جهانی حقوق بشر در قالب قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد به جامعه بین‌الملل عرضه شد و تعبیر حق حیات در این قطعنامه رهاوردی بدیع و نو به حساب می‌آید و نه به خاطر آنکه ادم کشی را قبیح یا ممنوع می‌دانست بلکه بدان علت که اولاً قبح و منع ادم کشی را ناشی از تجاوز به حق دیگران خواهد و نه سرپیچی از فرمان پادشاه یا قانون و ثانیاً بشر را از

^۱ Public Service Theory

ان حیث که بشر است مستحق چنین حقی دانست (محقق داماد، ۱۳۸۹: ۱۵). بنابراین اعلامیه جهانی حقوق بشر تکثرگرایی نظام های سیاسی در باب حمایت از نفس و حیات را با یکپارچه سازی نگرش و مبنا همراه ساخت به نحویکه اگر تا پیش از ان حیات و زندگی ادمی به عنوان یک امر غیر ذاتی استنباط می شد، پس از اعلامیه به عنوان یک حق ذاتی و عینی مطرح گردید که نظام های حقوقی بتوانند مبتنی بر مکانیزم های قضایی به پاسداشت ان همت نمایند. پس از اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۴ مقدمات تهیه پیش نویس دو میثاق با هدف اجرای دستورالعمل های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را در دستور کار خود قرار داد.

این پیش نویس ها در نهایت به سال ۱۹۶۶ تحت عنوان میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط مجمع عمومی به تصویب رسیدند و هر دو در سال ۱۹۷۶ لازم الاجرا شدند (بلد و بوسچک، ۱۳۷۵: ۱۰۹). اشاعه حق حیات از انجایی آغاز شد که مبنا و مقدمه حقوق مندرج در دو میثاق مربوطه حق حیات در نظر گرفته شد. یعنی این پیش فرض عقلایی مطرح می باشد که چگونه بدون رعایت حق حیات و زندگانی می توان انتظار تضمین تحقق حقوق دیگری مانند آزادی های مدنی، حقوق اقتصادی و اجتماعی را دنبال نمود؟ مبتنی بر این نگرش مسئولیت دولت هم در آزادی فرد و حتی در زندان بر تضمین بقای حیات انسان است. اینکه دولت مسئول شناخته می شود به عنوان مبنای حق شناسی حق حیات در مکانیزم حقوق بین الملل است زیرا بدون در نظر گرفتن مسئول نمی توان نقض حق بر حیات را مطالبه نمود. متنها سوالی که اینجا مطرح می شود این است که آیا نظام حقوق بین الملل تنها بعد عام از حق حیات را دنبال نموده است (که شامل زیستن و حیات ادمی است) و یا معیارهای مندرج در میثاقین حقوق بشر و اعلامیه جهانی ناظر بر ابعاد خاص حق حیات (مانند حق بر تحصیل، آموزش، بهداشت، اشتغال و ..) نیز می گردد؟ ارانجاییکه دانستیم دولت در خصوص تضمین حق حیات هم دارای تکلیف مثبت (اقدام به عمل) است و هم دارای تکلیف منفی (ترک فعل)، بنابراین شان دولت در تضمین حق حیات مبتنی بر پیشگیری و مجازات افراد انسانی که مرتکب قتل می شوند،

افزایش امید به زندگی، کاهش مرگ کودکان و فراهم آوردن شرایط اساسی ادامه حیات می‌توان اشاره نمود (Sarah, 2010: 109) بنابراین نگرش نظام حقوق بین‌الملل بر حق حیات نگرشی مبتنی بر مفهوم عام و در بردارنده جنبه‌های خاص آن است و اینگونه نیست که این نظام تنها بر جنبه زیستن و زنده ماندن فرد تاکید داشته و ادامه شرایط بقای او را نادیده بگیرد. شاید بتوان گفت که توسعه شعب حقوق بین‌الملل نیز از همین نگرش چند بعدی تاثیر پذیرفته است به نحویکه امروزه شاهد عملکرد حقوق بین‌الملل محیط زیست، حقوق بین‌الملل دریاها، مسئولیت بین‌المللی و حقوق مخاصمات مسلحانه در پیکره حقوق بین‌الملل می‌باشیم. با وجود این بنظر می‌رسد که مبنای حق حیات به عنوان یک حق بشری با ارزشی بیشتر از تاکید بر بعد مادی و عینی زندگی بشر همراه باشد. بدین معنی که اگرچه بقا و تداوم حیات مهم‌ترین چیز برای هر انسان است اما خود نمی‌تواند یک ارزش برتر باشد. اگر زندگی به چیزی در ماورای خود توجه ندهد، بقا بی ارزش و خالی از معناست (فرانکل، ۲۰۰۳: ۲۰۰). این امر بدان معنی است که بایستی معیارهای حقوق بشر به طور جهانشمول مورد پذیرش اکثریت جوامع انسانی قرار بگیرد.

جوامعی که مبنای هستی را در اندیشه‌های دینی و اخروی دنبال می‌کنند به همان میزان بایستی به توافق بر ارزش‌های مندرج در حقوق بشر مانند حق حیات برسند که جوامع انسانی لیبرال بر آن اتفاق نظر دارند. از این رو حق حیات ارزش و عمقی فراتر از معیار زیستن به خود می‌گیرد. برای روشن شدن بحث می‌توان به ادعای مربوط به نقض حق حیات ناشی از اقدامات صنعتی دولت‌ها اشاره نمود. مبتنی بر همین نگرش است که حق حیات به عنوان یک حق عالی و اساسی توصیف شده است. اگر از حق حیات حمایت نشود، تلاش برای تضمین حمایت از سایر حقوق اهمیت چندانی ندارد. بنابراین منطقی است که انتظار داشته باشیم که محرومیت از زندگی نه تنها در زمان صلح، بلکه در زمان درگیری مسلحانه نیز تنظیم شود. البته در این میان به عنوان یک پیشفرض نبایستی بین وضعیت صلح یا مخاصماتی بر سر اجرای حق حیات توسط دولت‌ها تمایز قائل شد. به طور کلاسیک در حقوق بشر بین‌المللی فرض شده است که حق حیات در طول درگیری‌های مسلحانه اعمال می‌شود و در نتیجه، نقض حق حیات در جریان

درگیری مسلحانه می‌تواند مورد توجه سیستم‌های حقوق بشر بین‌المللی و منطقه‌ای به عنوان یک عمل خلاف قاعده حقوقی مدنظر قرار گیرد.

حال در میان سیستم‌های حقوق بشر منطقه‌ای سیستم آمریکایی «پیشگام در بین همتایان منطقه‌ای و بین‌المللی برای در نظر گرفتن مؤثر حقوق بین‌الملل حقوق بشر» در هنگام برخورد با نقض حقوق بشر در طول یک درگیری مسلحانه در نظر گرفته شده است (van den Herik and Helen Duff, 2016: 366). این یک نگرش بسیار خطرناک در ارتباط با حق حیات است زیرا اگر حق حیات تنها در هنگام درگیری‌های مسلحانه مبنای عمل قرار بگیرد، نمی‌توان برای نقض حق حیات در حالت صلح ارزش یا اعتباری قائل شد. چارچوب هنجاری سیستم آمریکایی حقوق بشر را می‌توان به سال ۱۹۴۸ ردیابی کرد، زمانی که اعلامیه آمریکایی حقوق و وظایف انسان و قطعنامه‌ای که نیاز به یک ارگان قضایی مسئول حمایت از حقوق بشر در جهان را تأیید کرد، اعمال حق حیات را با قید اولویت در هنگامه درگیری مسلحانه واقع دانست. این رویکرد توسط کشورهای عضو سازمان کشورهای آمریکایی (OAS) به تصویب رسید.^۱ نتیجه این رویکرد را می‌توان در قبال کشورهای آمریکای لاتین مشاهده نمود. بدین نحوکه، اعمال قواعد حقوق بشری در قبال کشورهای لاتین می‌تواند در هنگام صلح به واسطه اقدام و حرکت این دولت‌ها به سمت مسیر دموکراسی به حالت تعلیق درآمده یا موقتاً متوقف شود (Abramovich, 2009:103). در آمریکای لاتین مصونیت از مجازات برای نقض جدی حقوق بشر نه تنها ناشی از قوانین عفو و رئیس‌جمهور، بلکه از اقدامات واقعی با هدف توقف یا بی‌اثر کردن تمام تحقیقات معنی‌دار در مورد نقض‌های گذشته و گسترش غیرقابل توجیه صلاحیت دادگاه نظامی است، که اجازه می‌دهد در قبال ارزش‌های حقوق بشری مانند حق حیات قاناً به اوضاع و احوال مربوطه بود. به واسطه همین رویکرد ارتش خود را در شرایطی که باید به وضوح توسط مقامات مدنی کنترل یا مواخذه شود برعکس تبریئه می‌شود (Antkowiak, 2002: 977). این زمینه معافیت از مجازات، از نظر دادگاه^۲، تکرار مژمن نقض حقوق بشر را تقویت کرد و

^۱ American Declaration on the Rights and Duties of Man (entered into force April 1948), reprinted in Basic Documents Pertaining to Human Rights in the Inter-American System, OAS/Ser.L/V/I.4 Rev. 9 (2003)

^۲ THE INTER-AMERICAN COURT OF HUMAN RIGHTS

قربانیان و بستگان آنها را بدون دفاع رها کرد.^۱ بنابراین متوجه می‌شویم که در اعمال و تضمین حق حیات، وضعیت نوعاً مشخصاتی و یا غیر مشخصاتی مانند صلح تفاوتی نداشته و در هر صورت حق حیات بایستی همراه با ضرورت مورد حمایت قرار بگیرد. با اینحال عمده تلاش‌ها جهت رعایت این حق در هنگام جنگ یا نزاع نظامی صورت پذیرفته است. بر این اساس نسبت اجرای حق حیات در قبال سلاح‌های بیولوژیکی حائز اهمیت است اما بایستی نگرش خود را وسیع‌تر قرار بدهیم و نقض حق حیات را بر مبنای الودگی بیولوژیک بررسی نماییم. زیرا اگر صرفاً حق حیات در ارتباط با سلاح‌های بیولوژیک ارزیابی شود تنها وضعیت نوعاً مشخصاتی مبنای ارزیابی حقوقی است در حالیکه الودگی بیولوژیک می‌تواند جامع‌تر و در بردارنده الودگی حاصل از استفاده از سلاح‌های بیولوژیک نیز باشد. بر این اساس ابتدا به بررسی الودگی بیولوژیک همراه با سوء نیت حاصل از فعالیت انسان پرداخته سپس به ارزیابی آثار حقوقی استفاده از سلاح‌های بیولوژیک و نسبت آن با حق حیات مبادرت می‌ورزیم..

۳. آلودگی بیولوژیک ارادی و تاریخ آن

به دلیل افزایش تهدید تروریسم، خطر ناشی از میکروارگانیسم^۲‌های مختلف به عنوان سلاح‌های بیولوژیکی آینده، این ضرورت دارد که الودگی بیولوژیک به واسطه اقدام انسانی همراه با سوء نیت به عنوان یک اولویت جهانی ارزیابی شود. عوامل جنگ بیولوژیکی ممکن است قوی‌تر از سلاح‌های معمولی و شیمیایی باشند. در طول قرن گذشته، پیشرفت‌های حاصل شده در بیوتکنولوژی^۳ و بیوشیمی^۴، توسعه و تولید چنین سلاح‌هایی را ساده کرده است. علاوه بر این، مهندسی ژنتیک شاید خطرناک‌ترین پتانسیل را در خود جای دهد. سهولت تولید و دسترسی گسترده به عوامل بیولوژیکی و دانش فنی منجر به گسترش بیشتر تسلیحات بیولوژیکی و افزایش تمایل کشورهای در حال توسعه جهت بازدارندگی به داشتن آنها شده است. البته نباید فراموش کرد که بیماری‌های عفونی به دلیل تأثیر بالقوه آنها بر مردم و ارتش‌ها از ۶۰۰ سال قبل از میلاد

^۱ Case of *Bámaca-Velásquez v Guatemala* (2000) Inter-Am Ct HR, Judgment of 25 November 2000, (Ser C) No 70, [211]; Case of the *Ituango Massacres v Colombia* (2006) Inter-Am Ct HR, Judgment of 1 July 2006, (Ser C) No 148, [299].

^۲ Microorganisms

^۳ Biotechnology

^۴ Biochemistry

شناخته شده بودند (Eitzen EM et al, 1997: 415). استفاده خام از مواد الوده و اجساد، لاشه حیوانات و سرایت آن به نیروهای نظامی دشمن آثار مخربی داشت و دشمن را تضعیف می کرد. الوده کردن چاه ها و دیگر منابع آب مربوط به ارتش مخالف یک استراتژی رایج بود که در طول جنگ های بسیاری از اروپا گرفته تا جنگ داخلی آمریکا و حتی تا قرن بیستم ادامه یافت (Robertson Aj et al, 1995: 369). رهبران نظامی در قرون وسطی دریافتند که قربانیان بیماری های عفونی می توانند خودشان به سلاحی قوی بر علیه دشمنان تبدیل شوند. در طول محاصره کافا، بندر دریایی مستحکم تحت کنترل جنوا^۲ (اکنون فنودوسیا، اوکراین)، در سال ۱۳۴۶ قبل از میلاد، نیروی مهاجم تارتار با شیوع طاعون مواجه شد (Wheelis M, 2002: 971). با این حال، تارتارها با پرتاب اجساد متوفی خود به شهر، شکست خود را به یک فرصت تبدیل کردند و بدین ترتیب اپیدمی طاعون را در شهر به راه انداختند. این اقدام شیوع زنجیروار طاعون را به دنبال داشت و نیروهای جنوا مجبور به عقب نشینی شدند.

بیماری همه گیر طاعون که به عنوان مرگ سیاه نیز شناخته می شود، در قرن چهاردهم اروپا، خاور نزدیک و شمال آفریقا را درنوردید و احتمالاً ویرانگرترین فاجعه بهداشت عمومی^۳ در تاریخ ثبت شده بود. منشا نهایی طاعون نامشخص است: چندین کشور در خاور دور، چین، مغولستان، هند و آسیای مرکزی به عنوان مراکزی احتمالی در این مسیر معرفی شده اند. در طول همان همه گیری طاعون قرن چهاردهم، که بیش از ۲۵ میلیون اروپایی را در قرن های ۱۴ و ۱۵ کشت، بسیاری از حوادث دیگر نشان دهنده استفاده های مختلف از بیماری ها و سموم در طول جنگ است. به عنوان مثال، اجساد سربازان مرده در سال ۱۴۲۲ که به صفوف دشمن در کارولشتاین^۴ به وسیله منجنیق پرتاب شد. استراتژی مشابهی با استفاده از اجساد قربانیان طاعون در سال ۱۷۱۰ در طول نبرد بین نیروهای روسی و نیروهای سوئدی در منطقه ریوال^۵ مورد استفاده قرار گرفت. در طول ۲۰۰۰ سال گذشته در موارد متعددی استفاده از عوامل بیولوژیکی به شکل بیماری، اشیاء

¹ Caffa

² Genoese

³ Public Health

⁴ Karolstein

⁵ Reval

الوده و جسد حیوانات و انسان در اسناد تاریخی ذکر شده است. اما استفاده از جنگ بیولوژیکی در قرن نوزدهم پیچیده تر شد. تصور از فرضیه های کخ^۱ و توسعه میکروبیولوژی مدرن در طول قرن ۱۹، جداسازی و تولید ذخایر پاتوژن^۲ های خاص را ممکن کرد (Robertson Ag, 2005: 369). شواهد قابل توجهی حاکی از وجود یک برنامه بلندپروازانه جنگ بیولوژیکی در آلمان در طول جنگ جهانی اول مطرح است. ظاهراً این برنامه دارای عملیات مخفیانه بود. در طول جنگ جهانی اول، گزارش‌هایی مبنی بر تلاش آلمانی‌ها برای ارسال اسب‌ها و گاوهای تلقیح شده با باکتری‌های تولیدکننده بیماری، مانند باسیلوس آنتراسیس^۳ (سیاه زخم) و سودوموناس سودوماللی^۴ (غده)، به ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر منتشر شد. از همین عوامل برای آلوده کردن گوسفندان رومانیایی که برای صادرات به روسیه تعیین شده بودند استفاده شد. ادعاهای دیگری مبنی بر تلاش آلمان برای گسترش وبا در ایتالیا و طاعون در سن پترزبورگ در روسیه به دنبال داشت. آلمان همه این اتهامات، از جمله اتهام پرتاب بمب های بیولوژیکی بر فراز مواضع بریتانیا را رد کرد (Hugh, 1992:379).

در سال ۱۹۲۴، یک کمیته فرعی از کمیسیون موقت جامعه ملل (سابق)، در حمایت از آلمان، هیچ مدرک محکمی مبنی بر استفاده از بازوی باکتریولوژیک در جنگ پیدا نکرد. با این حال، این سند شواهدی از استفاده از بازوی شیمیایی در جنگ را نشان می دهد. در واکنش به وحشت جنگ شیمیایی در طول جنگ جهانی اول، تلاش‌های دیپلماتیک بین‌المللی به سمت محدود کردن تکثیر و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، یعنی سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی هدایت شد. در ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵، "پروتکل ممنوعیت استفاده در جنگ از گازهای خفه کننده، سمی یا دیگر روش های باکتریولوژیک جنگ"^۵ که معمولاً پروتکل ژنو ۱۹۲۵ نامیده می شود، امضا شد. از آنجایی که در آن زمان ویروس ها از باکتری ها متمایز نمی شدند، به طور خاص در پروتکل این تمایض ذکر نشده بود. در مجموع ۱۰۸ کشور از جمله ۵ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد

¹ Koch

² Pathogen

³ Anthracis

⁴ Pseudomonas Pseudomallei

⁵ Protocol for the Prohibition of the Use in War of Asphyxiating, Poisonous or Other Gases and of Bacteriological Methods of Warfare

این توافق را امضا کردند. با این حال، پروتکل ژنو به راستی آزمایی یا انطباق توجهی نکرد و آن را به سندی اصطلاحاً «بی دندان» و کم معنا تبدیل کرد.^۱ چندین کشور که طرف پروتکل ژنو ۱۹۲۵ بودند، بلافاصله پس از تصویب پروتکل ژنو، شروع به توسعه سلاح‌های بیولوژیکی کردند. این کشورها شامل بلژیک، کانادا، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، هلند، لهستان، ژاپن و اتحاد جماهیر شوروی بودند. ایالات متحده پروتکل ژنو را تا سال ۱۹۷۵ تصویب نکرد. در این مسیر دولت‌ها سعی در وارد آوردن اتهام به دیگری داشته و اقدامات یکدیگر را با انتقاد جدی همراه می‌ساخته‌اند. به طور مثال، مقامات آلمانی متفقین را به استفاده از سلاح‌های بیولوژیکی متهم کردند: جوزف گوبلز^۲ انگلیسی‌ها را متهم کرد که با وارد کردن پشه‌های آلوده از غرب آفریقا، سعی در وارد کردن تب زرد به هند داشتند. این در واقع برای بسیاری قابل باور بود، زیرا انگلیسی‌ها در واقع در فرایند توسعه بهره‌وری در جنگ و روش‌ها تفوق بر دشمن حداقل یک موجود زنده جنگ بیولوژیکی را آزمایش می‌کردند (Manchee RJ et al, 1988: 691). آنچه که در پس و پیش اعمال روش‌های بیولوژیک به صورت ارادی در برخورد نظامی یا نوعاً غیر نظامی توسط دولت‌ها دنبال می‌شده است با توجیه اعمال روش‌های نوین جهت کنترل یا تفوق بر دشمن توسعه می‌یافت در حالیکه این عمل ذاتاً و بدون هیچ تردیدی خارج از دایره انصاف یا قواعد حقوق طبیعی، حقوق بشر و انسان دوستی بوده است. با اینحال دولت‌ها بدون اینکه در این مسیر معیارهای انسانی و ارزش‌های اخلاقی را مدنظر قرار بدهند فرایند رقابت بیولوژیک خود را به سمت جنگ بیولوژیک ادامه داده و دنبال نموده‌اند.

۱-۳. جنگ بیولوژیک بعد از جنگ جهانی دوم

استفاده از تئوری سلاح‌های بیولوژیک پس از جنگ جهانی دوم دیگر یک امر پنهان نبوده و به عنوان اطلاعات طبقه‌بندی شده نزد سیستم‌های اطلاعاتی دولت‌ها پیش بینی نمی‌ش بلکه دولت‌ها به ویژگی قدرت‌های بلوک غرب به صراحت از دانش آن سخن به میان می‌آوردند. در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، روزنامه‌ها مملو از

^۱ US Arms Control and Disarmament Agency, *Arms Control and Disarmament Agreements: Texts and Histories of the Negotiations*. Washington, DC: US Arms Control and Disarmament Agency

^۲ Joseph Goebbels

مقالاتی در مورد شیوع بیماری‌های ناشی از عوامل خارجی اغشته به سلاح‌های بیولوژیکی بودند. در طول جنگ کره، اتحاد جماهیر شوروی، چین و کره شمالی آمریکا را به استفاده از عوامل جنگ بیولوژیکی علیه مواضع خود متهم کردند. در سال‌های بعد، ایالات متحده اعتراف کرد که توانایی تولید چنین سلاح‌هایی را دارد، اگرچه استفاده از آن‌ها را رد کرد. با این حال، اعتبار ایالات متحده به دلیل عدم تصویب پروتکل ژنو ۱۹۲۵، با تصدیق عمومی برنامه جنگ بیولوژیکی تهاجمی خود، و با سوء ظن به همکاری با دانشمندان سابق واحد ۷۳۱ به شدت تضعیف شد. بنظر می‌رسید اینبار معیارهای حقوق بشر در پیشگیری از توسعه نظامی گری بیولوژیک چندان موثر نبوده بلکه دولت‌ها صرفاً به قید ضرورت از بهره‌مندی از معیارهای انسانی تاکید داشته و دارند. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، فرعی‌نگری به معیارهای حقوق بشر مانند حق حیات و پایداری آن به عنوان حلقه مفقوده توسعه اقدامات انسانی دیده می‌شود. در واقع، برنامه ایالات متحده در طول جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) با ایجاد یک مرکز تولید سلاح‌های بیولوژیک جدید در پایین بلوف^۱ - آرکانزاس گسترش یافت. علاوه بر این، یک برنامه دفاعی در سال ۱۹۵۳ با هدف توسعه اقدامات متقابل، از جمله واکسن‌ها، آنتی‌سرم‌ها و عوامل درمانی برای محافظت از نیروها در برابر حملات بیولوژیکی احتمالی آغاز شد. در اواخر دهه ۱۹۶۰، ارتش ایالات متحده یک زرادخانه بیولوژیکی را توسعه داد که شامل پاتوژن‌های بیولوژیکی، سموم و پاتوژن‌های قارچی گیاهی متعددی بود که می‌توانست علیه محصولات کشاورزی برای ایجاد شکست و قحطی محصولات مورد استفاده قرار گیرد. این اقدامات با هیچ معیاری قابل پذیرش یا تایید نبود و تنها بر تنگ‌تر شدن حلقه نگرش‌های بشردوستانه می‌انجامید. در مرکز تحقیقاتی فورت دیتریک^۲، مهمات بیولوژیکی در داخل یک محفظه توخالی ۱ میلیون لیتری فلزی و کرومی که به نام "هشت توپ"^۳ شناخته می‌شود، منفجر شدند. داوطلبان داخل این اتاقک در معرض فرانسیسلا تولارنسیس^۴ و کوکسیلا بورنتی^۵ قرار گرفتند. این

^۱ Pine Bluff

^۲ Fort Detrick

^۳ Eight Ball

^۴ Francisella Tularensis

^۵ Coxiella Burnetii

مطالعات برای تعیین آسیب‌پذیری انسان در برابر پاتوژن‌های خاص آئروسول انجام شد. آزمایش‌های بیشتر برای ارزیابی اثربخشی واکسن‌ها، پیشگیری و درمان انجام شد. در طول برنامه بیولوژیکی تهاجمی (۱۹۴۲-۱۹۶۹)، ۴۵۶ مورد عفونت شغلی در فورت دیتریک با نرخ کمتر از ۱۰ عفونت در هر ۱ میلیون ساعت کار گزارش شد.^۱ یکی از مهم‌ترین چالش‌های ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، میزان آسیب‌پذیری در مقابل جنگ‌های بیولوژیک بوده به نحویکه مطالعات متعددی در این زمینه به صورت تخصصی در این زمینه تدوین گردیده است. بین سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۴، مطالعات متعددی برای نشان دادن آسیب‌پذیری شهرهای ایالات متحده انجام شد (Yu VI, 2012, 887). زمانی که شبیه‌سازها طی آزمایش‌های مخفی در نیویورک، سانفرانسیسکو و سایر مکان‌ها منتشر شدند، از شهرهای هر دو سواحل به‌طور مخفیانه به‌عنوان آزمایشگاه برای آزمایش روش‌های آئروسول‌سازی و پراکندگی استفاده می‌شد^۲ و برای این آزمایش‌ها انتخاب شدند. ارگانیزم‌ها در مناطق جغرافیایی بزرگ منتشر شدند تا اثرات تابش خورشید و شرایط آب و هوایی بر روی زنده ماندن موجودات را مطالعه کنند. نگرانی در مورد خطرات بالقوه سلامت عمومی پس از شیوع عفونت‌های مجاری ادراری ناشی از ارگانیزم‌های حاد بیمارستانی در بیمارستان دانشگاه استنفورد بین سپتامبر ۱۹۵۰ و فوریه ۱۹۵۱ مطرح شد و به‌طور جدی تهدیدات حاصل از این پژوهش‌ها و تحقیقات را متذکر گردید. با اینحال ایالات متحده ضرورت ارزیابی پیامدهای ملی و جمعیتی صلاح‌های بیولوژیک را به‌عنوان یک اقدام پیشگیرانه تحلیل نموده و بر انجام و تدام آن تاکید ورزید. بنظر می‌رسد این رویکرد به سایر دولت‌ها نیز سرایت کرده به نحویکه ارزیابی تبعات چنین وقایعی زیل استانداردهای امنیت ملی تعبیر و تفسیر می‌گردد. علاوه بر این تلاش‌ها در ایالات متحده، بسیاری از کشورهای دیگر از جمله کانادا، بریتانیا، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به تحقیقات تسلیحات بیولوژیکی خود ادامه دادند. در انگلستان، دیارتمان تحقیقات میکروبیولوژیکی در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد و در

^۱ US Department of the Army. *US Army Activity in the US Biological Warfare Programs*. Washington, DC: US Department of the Army; 1977. Publication DTIC B193427 L

^۲ *Aspergillus fumigatus*, *Bacillus subtilis* var *globigii*, and *Serratia marcescens*

سال ۱۹۵۱ گسترش یافت. طرح‌هایی برای جنگ بیولوژیکی به صورت آزمایشی انجام شد و تحقیقات در مورد توسعه عوامل بیولوژیکی جدید و طراحی سلاح ادامه یافت. بریتانیا چندین آزمایش را با عوامل جنگ بیولوژیکی در باهاما^۱، در جزایر لوئیس و در آب‌های اسکاتلند انجام داد تا این سلاح‌ها را اصلاح کند. با این حال، در سال ۱۹۵۷، دولت بریتانیا تصمیم گرفت که تحقیقات جنگ بیولوژیکی تهاجمی را کنار بگذارد و ذخایر را نابود کند. در آن زمان، تاکید جدیدی بر توسعه بیشتر تحقیقات دفاعی بیولوژیکی شد (Carter Gb, 1992: 67). البته در این میان توجه به سلاح‌های بیولوژیکی در سطح بین‌المللی از دهه ۱۹۲۰ آغاز گردید. در این راستا تاکنون چند سند مهم به تصویب رسیده است که هر یک در جهت تکمیل و رفع نقایص سند پیشین و با توجه به پیشرفت نوع جدید این گونه سلاح‌ها و حملات وضع شده است (یکرنگی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

۴۱۹



نقض حق حیات در
بکارگیری سلاح
های بیولوژیک با
تاکید بر مسئولیت
بین‌المللی دولت

توسعه و تحول دانش به ابعاد منفی آن نیز شرایط می‌کند و این تهدید جدی بر علیه امنیت انسانی در نظر گرفته شد. تهدیدی که می‌تواند هر روز خود را متحول نموده و به اشکال جدید و با هدفگیری‌های متفاوت عمل نماید. گاهی در قالب اپیدمی و گاهی در قالب سلاح‌های بیولوژیک و گاهی نیز در شکل بیوتروریسم بر علیه پایداری بقای انسن نقش آفرینی می‌کند. بر این اساس مهم‌ترین مباحث بین‌المللی در قلمرو سلاح‌های میکروبی و بیولوژیکی، منع استفاده از تسلیحات یاد شده در مخاصمات مسلحانه و نیز توقف تولید، توسعه و انباشت چنین سلاح‌هایی است. این ممنوعیت به اسباب مختلف در حقوق بین‌الملل مدرن شناسایی شده است (رنجکش و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۹۶). در این میان پروتکل ژنو مهم‌ترین و به عبارتی اولین سند معتبر حقوقی و جهانی در زمینه منع اشاعه و به کارگیری از جنگ افزارهایی است که با پایه مواد شیمیایی و میکروبی توسعه یافته‌اند که در سال ۱۹۲۴ از سوی جامعه ملل با شرکت تعداد زیادی از متخصصان و حقوق دانان کشورهای مختلف برای مطالعه و نیز کاربرد جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک تشیل گردید. مبنای حقوقی پروتکل ژنو در منع بکارگیری سلاح‌های شیمیایی از بعد حقوق بین‌الملل عام الشمول تاثیرپذیرفته است

^۱ Bahamas

بدین معنی که اگرچه تعدادی از کشورهای جهان به این پروتکل پیوسته اند اما قواعد آن برای تمامی کشورهای جهان لازم الاجرا است و قواعد آن قابل تعلیق نمی باشند. دلیل این امر هم ارتباط مستقیم محدودیت در استفاده از این سلاح ها با امکان بقا و زیست جمعی انسان در ارتباط مستقیم قرارداد دارد. با اینحال پس از تدوین این پروتکل ما شاهد بروز رقبت تسلیحاتی جدی میان دولت های عضو می باشیم. تنها تعهدی که درباره جنگ افزارهای زیستی برای شکورهای عضو آن متصور بود با تاکید بر عدم به کارگیری عوامل باکتریولوژیک در جنگ بود. از این رو، دست کشورها برای تولید و ذخیره و به کارگیری آن ها باز بود، علاوه بر آن، تنها به ممنوع بودن استفاده از عوامل باکتریولوژیک اشاره شده بود، اما از عوامل ویروسی یا توکسینی و مانند آن ها نبرده بود (میرزایی، ۱۳۹۰). بر این اساس در ادامه به بررسی بعد حقوق بشری بهره مندی از سلاح های بیولوژیک با وجود خلع های موجود در پروتکل ژنو خواهیم پرداخت.

۴. معیار «حق حیات» و اسناد تعهدآور بین المللی

باید دانست که اعمال معیار حق حیات در اسناد حقوقی بین المللی قابل تجزیه و طبقه بندی نمی باشد. حق حیات از ضروریات اولیه حقوق بشر بوده که بدون امکان مقید سازی، بایستی به صورت قطعی به اجرا درآمده و در سند مصوب پیمان های بین المللی رعایت شود. معاهدات، توافقنامه ها یا پروتکل های بین المللی بهترین بستر جهت رعایت معیار های پیشگیرانه حق بر حیات می باشند که در مقاطع زمانی متفاوت به تضمین این حق به ویژه در زمینه هایی که با سلامت انسان در ارتباط است، اقدام نموده اند. در این راستا، پروتکل ژنو اگرچه توانست ممنوعیت حقوقی برای کاربرد سلاح های شیمیایی و میکروبی را ایجاد نموده و انرا برای اولین برا توسعه دهد ولی از منظر های مختلف دارای نقص بود: اول آنکه، صرفا استفاده از این سلاح ها و نه تولید و انباشت آن ها را ممنوع کرده بود: دوم، ممنوعیت یاد شده تنها به دولت ها و ان هم به زمان جنگ باز می گشت، و بنابراین ممنوعیت مذکور شامل زمان صلح نمی شد: سومین ایراد آن بود که این سند تنها شیوه های باکتریایی را در بر می گرفت و شیوه های بیولوژیکی غیرباکتریایی مانند استفاده از ویروس هارا شامل نمی شد (یکرنگی و واحدی، ۱۳۹۸: ۱۶۹). بر این اساس مشاهده می شود که پروتکل ژنو به نوعی الزام رعایت حق حیات

در ارتباط با سلاح های بیولوژیک را مقید بر بکارگیری آنها ان هم در زمان جگ و نیز بر مواد نوعا باکتریالی نموده بود که این خود بر ایجاد زمینه مناسب در نقض حق حیات و یا تهدید ان منجر می شد.

انتقال مسئولیت در تضمین حق حیات بر معیارها یا قیدهایی که ممکن است از نقطه مقابل برخوردار باشند، یکی از مهم ترین زمینه های نقض این حق را به وجود می آورد. از این رو پروتکل ژنو در ماهیت خود امکان تاخت و تاز دولت ها خارج از قید های مقرر را فراهم آورد که این خود بالقوه امکان مبارزه یا جنگ بیولوژیک خاموش را فراهم آورد. حق حیات به دلیل ابعاد متنوع نیاز بر معیار های وسیع و همه جانبه ای دارد که پروتکل ژنو لاقلا ان ابعاد را تضمین نمی کرد. آنچه که در این میان به عنوان یک اقدام موثر در حمایت و حراست از ساحت حق حیات در مناسبات حقوقی بین الملل جای گرفت، فرایند تاکید بر خلع سلاح دولت ها مبتنی بر معیارهای توافق محور بوده است. یکی از اقدامات موثر در این زمینه ایجاد کنوانسیون تسلیحات بیولوژیکی بود.

- کنوانسیون تسلیحات بیولوژیکی در سال ۱۹۷۲ شکل گرفت و به سال ۱۹۷۵ لازم الاجرا گردید. این اقدام بین المللی به عنوان ترمیم نواقص موجود در پروتکل ژنو مورد پذیرش افکار عمومی بین المللی قرارگرفت و به عنوان ایده ای مناسب در حمایت از امنیت جمعی مطرح شد. البته دستاورد تلاش های بین المللی برای خلع سلاح و کنترل تسلیحات کشتار جمعی، متفاوت بوده است. در حوزه سلاح های شیمیایی و بیولوژیک برخلاف معاهده ان پی تی، نظام خلع سلاح دنبال و محقق شده است (موسوی و چهل تنی، ۱۳۹۰). با اینحال بنظر می رسد که کنوانسیون تسلیحات بیولوژیکی توانسته است به عنوان یکی از اسناد مهم حقوقی الزام لازم را برای دولت ها به همراه داشته باشد و در این مسیر ۱۸۳ کشور را به عنوان عضو تحت قواعد خود قراردهد.

مهم ترین مکانیزم ایجاد تعهد و مسئولیت در کنوانسیون مربوطه، ماده ۲ این کنوانسیون است که اشاره دارد: «هریک از دول طرف متعهد می شوند که هرگز و در هیچ اوضاع و احوالی به تکمیل، توسعه، تولید و ذخیره یا به هر روشی، عوامل میکروبی یا سایر عوامل بیولوژیک یا مواد سمی از هر منشا که باشد یا به هر طریق یا به هر نوع یا مقار که تولید شود، غیر از آنچه برای پیشگیری یا حفاظت در مقابل امراض یا سایر مقاصد صلح

جویانه اختصاص داده شده باشد، سلاح‌ها و تجهیزات یا وسایل انتقال که برای استفاده از این قبیل عوامل یا مواد سمی در راه مقاصد خصومت امیز با برخوردهای مسلحانه به کار می‌رود، تحصیل و نگهداری نکنند». بر این اساس مطابق ماده ۱ کشورها با عضویت در کنوانسیون، تعهد تضمین مناسب مبنی بر تدوین قوانین و مقرراتی برای مبارزه با این امر را برعهده می‌گیرند (رنجکش و پورجواد، ۱۳۹۵: ۷). بنابراین مشخص می‌شود که یکی از عوامل مهم در نقض حق حیات، خلع‌های حقوقی و معاهداتی بین‌المللی است که امکان توسعه، کاربرد یا انباشت تسلیحات بیولوژیک را فراهم می‌آورد. البته امکان به روز رسانی توافقات بین‌المللی در این زمینه با رفع نواقص معاهداتی همراه بوده است که این به تنگ نمودن حلقه نقض پیشگراانه حق حیات را برای دولت‌ها تنگ‌تر نموده است. یکی از نمودهای این جریان را می‌توان در ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۷۲ دید آنجا که بیان می‌دارد: «دولت‌های مجهز به سلاح‌های میکروبی در صورت امکان، عواملی که برای مقاصد صلح‌آمیز کاربرد دارند را مجزا و از آن بهره‌جویند و در غیر این صورت، بلافاصله آن‌ها را معدوم سازند.» (سیف، ۱۳۸۶: ۸۱). به موجب ماده ۱۲ کنوانسیون امکان به روز رسانی و ترمیم نواقص احتمالی در گذشته وجود دارد. بدین نحو که می‌توان هر پنج سال یک بار با توجه به پیشرفت‌های علمی و تحقیقاتی جدید، اقدام به بازنگری در کنوانسیون داشته و بر تحکیم موازین پیشگیرانه آن افزود. بر این اساس از زمان اجرایی شدن کنوانسیون هشت کنفرانس بازنگری به منظور حصول اطمینان از تحقق اهداف مندرج در مقدمه و مفاد کنوانسیون و نیز بررسی پیشرفت‌های علوم زیستی و تأثیرات آن بر تعهدات کنوانسیون تشکیل شده است (میرزایی، ۱۳۹۰). اما یکی دیگر از اسناد بین‌المللی در ارتباط با تهدیدات زیستی علیه سلامت، پایداری و حیات انسان که به عنوان یک بایسته بین‌المللی تعهدآور مطرح می‌باشد، پروتکل ایمنی زیستی است.

- پروتکل ایمنی زیستی کارتاها که در ژانویه ۲۰۰۰ تصویب و در سپتامبر سال ۲۰۰۳ لازم‌الاجرا گردید به عنوان یکی از نوآورانه‌ترین و در عین حال جزئی‌نگرترین پیمان‌های بین‌المللی محسوب می‌شود که سلامت انسان و انیت حیات وی را از طریق بهسازی زنجیره غذایی و پیشگیری از ورود الودگی زیستی بر تغذیه و نیز تجارت

محصولات تراریخته استوار نموده است. این پروتکل با هدف حمایت از اقدامات لازم جهت تضمین سطح مناسبی از اقدامات جهت انتقال، جابه جایی و استفاده ایمن از موجودات زنده ای پیش بینی شده است که به وسیله فناوری زیستی جدید تولید گردیده اما دارای ضربی از مخاطرات بر علیه سلامت انسان و سایر موجودات در طبیعت پیرامون می باشند. بر این اساس پروتکل مربوطه تلاش دارد تا فرایند تجارت ایمن محصولات تراریخته را در سطح بین الملل مدیریت نوده بی آنکه نتایج حاصل از این تجارت بر امنیت انسانی تاثیر منفی به همراه داشته باشد. از جمله مهم ترین دست اوردهای این پروتکل، به رسمیت شناختن حق قانونگذاری دولت ها در حقوق داخلی به منظور تعیین معیارهایی برای تولید، نگهداری، حمل و نقل و یا تجارت زنجیره موجودات زنده تغییر شکل یافته است که این امر می تواند به همگرایی بین المللی در راستای ایمن سازی چرخه تحقیقات یا بهره برداری از این محصولات کمک نماید.

– قطعنامه ۱۵۴۰ سال ۲۰۰۴، به عنوان یکی دیگر از اسناد بین المللی لازم الاجرا و تعهد اور است که در ان با صراحت نسبت به مدیریت بر بهره مندی از مواد بیولوژیک منطبق با حق حیات و امنیت انسانی تاکید شده است. در مقدمه این قطعنامه استفاده صلح امیز از مواد بیولوژیک به رسمیت شناخته شوده و بر ان تاکید شده است که با وجود این حق نباید این امر به عنوان پوششی برای غنی سازی غیر قانونی استفاده شود. آنچه که جامعه جهانی و سازمان ملل متحد را به تصویب این قطعنامه هدایت نمود، جلوگیری از احتمال دسترسی یا دستیابی نهاد های غیر دولتی مانند گروه های تروریستی به مواد شیمیایی یا زیستی است که می تواند بالقوه به تهدیدی جدی بر علیه امنیت زیست انسان مبدل شود. از این رو در این قطعنامه بر اقدامات فیزیکی و حقوقی برای ممانعت عاملان غیردولتی به تحصیل، تولید، دارا شدن انتقال و استفاده از این مواد تاکید گردیده است. مبتنی بر بند ۱ این قطعنامه، تمامی دولت ها باید در راستای تدارک هر شکلی از حمایت از عاملان غیر دولتی که تلاش برای توسعه، تحصیل، دارا شدن، انتقال، منتقل کردن یا استفاده از سلاح های اتمی، شیمیایی یا بیولوژیک را محدود می کنند، ایجاد نمایند. همچنین مطابق بند ۲ این قطعنامه، تمامی کشورها باید قوانین مقتضی موثر را برای ممنوعیت عاملان غیردولتی برای تولید، تحصیل، دارا شدن، توسعه، انتقال، منتقل کردن

یا استفاده سلاح های فوق تصویب نمایند. چون قطعنامه فوق براساس فصل هفتم منشور تدوین شده است، برای تمامی کشورها الزام آور است. بنابراین تمامی دول عضو و غیر عضو ملزم هستند مواد مذکور در قطعنامه را رعایت کرده و اقدامات و قوانین مقتضی را وضع کنند (یکرنگی و واحدی، ۱۳۹۸: ۱۷۰). بنابراین تابدینجا مشخص شد که اسناد بین المللی موجود در پیکره حقوق بین الملل می تواند به عنوان عاملی بازدارنده در نقض حق حیات کمک نموده و بر حمایت از ان تاید ورزد. بر این اساس یکی از بارز ترین نمود های نقض حق حیات در ارتباط با مواد بیولوژیک یا تسلیحات شیمیایی، نقض قواعد موجود در کنوانسیون و پروتکل های مورد اشاره در این پژوهش است.

۵. نقض حق حیات و مسئولیت بین الملل

یکی از مهم ترین دغدغه های جامعه بین المللی در پیاده سازی سازه های تعهدآور حقوقی جهت پیشگیری از خسارات انسانی حاصل از آزمایش، نگهداری، انتقال یا بهره برداری از مواد شیمیایی و تسلیحات بیولوژیک، نقض حق حیات یا تهدید علیه بقای نوع بشر است. در این میان اگرچه حق حیات به عنوان مولفه ای پنهان در ساختارهای حقوق بین الملل مدنظر قرار گرفته است اما همواره به عنوان یک اولویت ضروری مورد تاکید قرار گرفته است. لازم است که این امر مورد تاکید قرار بگیرد که رعایت یا الزام به تضمین حق حیات قابل تفکیک بین دو وضعیت مخاصمتی و غیر مخاصماتی (در زمان صلح) نیست بلکه حق حیات فرع بر این دو وضعیت می باشد و تفاوتی ندارد که دولت ها در وضعیت جنگ با یکدیگر قراردادارند یا غیر ان. ضرورت حمایت و حراست از بقای انسان تفاوتی بین دو وضعیت نام برده ایجاد نمی کند. با این حال نهاد مسئولیت دولت ها بیش از وضعیت نوعا غیر مخاصماتی بر وضعیتی متمرکز است که دو یا چند دولت با یک دیگر در وضعیت جنگ یا نزاع نظامی قرار دارند. حقوق بشردوستانه علاوه بر محدود کردن رفتار طرفین مخاصمه در عرصه مخاصمه، مسئولیت دولت ها را هم به خاطره شیوه رفتارشان در مخاصمه تعیین می کند، اما به مسئولیت جزایی فرماندهان نظامی به دلیل رفتارهای غیر قانونی آنها نمی پردازد. ازسوی دیگر نیز حقوق بین الملل کیفری به جرایم بین المللی و مسئولیت جزائس اشخاص

حقیقی در سطح بین‌المللی و تعقیب، محاکمه و مجازات مجرمان بین‌المللی می‌پردازد و حداقل چهاردهم جرایم عمده در آن به رسمیت شناخته شده‌است که عبارت‌اند از: نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت، تجاوز و جنایات جنگی (نوری، ۱۳۹۰). نگرش صرفاً جزائی بر مسئولیت دولت‌ها هنگام مخاصمه، نگرشی پسا بحرانی است. یعنی به واقع امر نمی‌تواند از بروز بحران بر علیه حق‌های موثر انسانی پیشگیری نماید. در حالیکه نظام حقوق بشر نظامی پیشدارنده است. بنابراین همان‌گونه که بیان گردید حقوق بشر دوستان بین‌المللی، مقررات قابل اعمال در زمان مخاصمات مسلحانه را بیان می‌کند و هدف ابتدایی و اصلی از وضع این مقررات، اعمال آن‌ها در یک دادگاه بین‌المللی نیست. به عبارت دیگر، این قواعد را نباید معادل و مشابه یک قانون جتمع جزایی داخلی دانست (Fenrickm, 1997:26). توسل به زور مرگبار از سوی نیروهای نظامی در جهت اعمال قاعده دفاع مشروع یا پیشگیری از حملات گروه‌های تروریستی، یکی از دو استثنای حق بر حیات است.

حقوق بشر به منظور تضمین جلوگیری از خودسری نیروهای نظامی کشورها، شرایط بسیار مضیقی را برای مشروعیت سلب حیات از نیروهای دشمن در چنین مواردی در نظر گرفته است که تنها در پرتو آنها می‌توان علیه افراد، به سلاح‌های مرگبار متوسل شد. بنابراین در هنگام وضعیت مخاصماتی، نقض مقررات بشردوستانه می‌تواند جنایت جنگی قلمداد گردد و مورد تعقیب و محاکمه کیفری قرار بگیرد. به عبارت دیگر، نقض این مقررات، پل ارتباطی میان حقوق بشردوستانه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل کیفری محسوب می‌شود. به طور مثال دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگوسلاوی سابق در پرونده تادیچ دو عنصر را برای احراز جنایات جنگی لازم می‌داند: ۱. نقض شدید و جدی یکی از مقررات حقوق بین‌الملل معاهداتی و یا عرفی ۲. این رفتار و نقض مقررات، مستوجب مسئولیت کیفری بین‌المللی باشد (ICTY, 1997: Para 94). حال از طرف دیگر، ضروری بودن توسل به زور و لزوم تناسب آن با هدف مورد نظر، لزوم رعایت اصل تفکیک میان تروریست‌ها و سایر اشخاص و لزوم دادن هشدارهای لازم قبل از توسل به زور، شرایطی هستند که احراز همگی آنها در مشروع دانستن سلب حیات در چنین مواردی ضروری است (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۲۳۰). بر این اساس در اینجا

سه عنصر اساسی در مشروع سازی بهره مندی از سلاح های مرگبار از سوی نیروهای نظامی قابل پذیرش است. اول: رعایت اصل تفکیک. دوم: لزوم هشدار قبل اقدام و سوم: رعایت اصل تناسب.

الف) رعایت اصل تفکیک: کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ نسبت به اصل تفکیک چندان واضح و شفاف عمل نکردند. اما پروتکل الحاقی اول (۱۹۷۷) در مواد ۴۸، ۵۱ و ۵۲ خود صراحتاً به اصل تفکیک پرداخته است (Swiney, 2005: 741_743). این اصل در بر دارنده یک بایسته عقلایی و حقوق بشری است. یعنی دولت ها در هنگام بروز مخاصمات مسلحانه بایستی بین وضعیت های نوعاً نظامی و غیر نظامی تفکیک قائل شوند. اصل تفکیک دولت ها را ملزم می دارد که بین نظامیان و اهداف نظامی از یک سو و غیرنظامیان و اهداف غیر نظامی از سوی دیگر تمایز قایل شوند و تنها اهداف نخست را مورد حمله قرار دهند. ... بر اساس آنچه در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی اول مقرر است، افراد و اهداف غیرنظامی نه تنها نباید مستقیماً مورد حمله نظامی واقع شوند، بلکه در حمله به اهداف نظامی نیز باید آنچنان دقتی به عمل آید که آن اهداف مورد صدمه و آسیب واقع نشوند» (Saed, 2008: 201). در ارتباط با تمایز میان اموال نظامی و غیر نظامی، تعریف بند اول ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول از اموال غیرنظامی یک تعریف منفی و سلبی است، این ماده اموال و اهدافی را که نظامی نباشند، غیرنظامی تلقی می کند (Ziaee Bigdeli, 1995: 130). بر اساس بند دوم ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، اهداف نظامی اهدافی هستند که به دلیل ماهیت، محل استقرار، هدف یا نحوه استفاده، تأثیر مهمی در عملیات نظامی داشته و نابود کردن کلی یا جزئی، تصرف یا از کار انداختن آن در شرایط حاکم بر زمان حمله یک مزیت نظامی قطعی در برداشته باشد. اما همیشه نیز به این سادگی نیست زیرا، برخی از اموال غیر نظامی میتوانند در مواردی جزو اهداف نظامی تلقی شوند. به همین دلیل است که بند ۳ ماده ۵۲ تکلیف اینگونه اموال را با شرایطی مشخص میکند. بر این اساس اگر اموال غیرنظامی مانند مدارس و یا اماکن مذهبی در عملیات نظامی نقش موثری داشته باشند و در عملیات مورد استفاده قرار گیرند مانند آنکه مدارس تبدیل به پایگاه نظامی شوند، آنگاه این اموال از حقوق اموال غیرنظامی خارج خواهند شد (Dinstein, 2004:84_90). حق حیات در هم امیخته با

محیطی است که فرد در آن زندگی کرده و رشد و تعالی می‌یابد. این امر بدین معنا است که حق حیات انسان‌های غیر نظامی با نگرشی توسعه یافته همراه است بنابراین نباید از سلاح‌های بیولوژیک یا کشتار جمعی که احتمال از بین بردن تمام یا بخشی از محیط زندگی انسان را به همراه دارند، استفاده نمود. رعایت اصل تفکیک متضمن حق حیات است اما این بدان معنی نیست که نیروهای نظامی نیز از حق حیات بهره‌مند نمی‌باشند. برعکس این گروه نیز به همان میزان که غیرنظامیان از حق حیات برخوردارند، از این حق بهره‌مند می‌باشند و حقوق بین‌الملل جنگ نیز با رعایت اصولی مانند هشدار قبل از اقدام و اصل تناسب که در ادامه بیان می‌شود، رعایت حق حیات برای نظامیان را نیز به رسمیت شناخته است اما در مقام اولویت، حق حیات برای اشخاص غیر نظامی در هنگام مخاصمات مسلحانه از قید ضرورت بالا برخوردار می‌باشد.

ب) هشدار قبل از اقدام: از آنجاییکه حق حیات تنها و منحصر بر اشخاص غیر نظامی نیست و بلکه نیروهای نظامی را هم شامل می‌شود، اعمال هشدار قبل از اقدام می‌تواند به انسانی‌سازی جنگ و کرامت انسان افزوده و انرا پاس‌بدارد. از این رو توسعه شده است که اقدام نظامی بر علیه نیروهای نظامی تحت امر جبهه مقابل همراه با اعلام هشدار و پرهیز از نزاع همراه باشد.

پ) اصل تناسب^۱: یکی از مصادیق مهم مقررات و اصول حقوق بشردوستانه، اصل تناسب در زمان حمله نظامی است. اصل تناسب یکی از اصول مهم و بنیادین حقوق بشردوستان بین‌المللی محسوب می‌شود. اصلی که ظاهراً روشن و مشخص است ولی در عمل احراز آن دشواری‌های بسیاری را به همراه دارد. مقصود از اصل تناسب، سازش دادن امتیازات عملی ناشی از یک حمله با ضرورت‌های نظامی است (ممتاز و شایگان، ۱۳۹۳: ۹۲). باید دانست که اصل تناسب در کنوانسیون‌های لاهه ۱۹۰۷ و ژنو ۱۹۴۹ پیش‌بینی نشده بود و در واقع برای اولین بار در مواد ۵۱ و ۵۷ پروتکل الحاقی مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. بر این اساس ماده ۵۷ فرماندهان نظامی را موظف می‌داند که: از اقدام به حمله‌ای که احتمال دارد منجر به تلفات، آسیب یا خسارت اتفاقی به جمعیت یا اهداف غیرنظامی یا مجموعه‌ای از این موارد گردد و این خسارات

¹ The Principle of Proportionality

فراتر از مزیت نظامی مستقیم و عینی انتظار از حمله باشد، خودداری نمایند (Additional Protocol I, Art. 57(2)(a)(III), 1977). در اینجا اصطلاح مزیت نظامی می‌تواند به عنوان یک معیار عینی در جهت رعایت اصل تناسب بکار آید. انجا که حق حیات با رعایت اصل تناسب و اعمال معیار مزیت نظامی در یک راستا قرار می‌گیرد. مقصود از مزیت نظامی، امتیازات و منافع است که در اثر حمله و عملیات نظامی حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان بیان کرد که مزیت نظامی چرایی انجام حمله را مشخص می‌کند. بدین معنا که مزیت و منافع حاصل از حمله است که طراحان و مجریان حمله را به انجام یا عدم انجام حمله ترغیب می‌کند و مقصود از عبارت مزیت نظامی مستقیم و عینی، مزیتی اساسی و نسبتاً قابل تحصیل می‌باشد و مزیت‌های غیر قابل تحصیل یا مزیت‌هایی که حصول آن‌ها در بلندمدت امکان‌پذیر است، مشمول این تعریف تلقی نمی‌گردد (Sandoz et al, 1987: 684). در حقیقت معیار مزیت نظامی در وضعیت‌های منحصماتی بهترین و عینی‌ترین معیار جهت پاسداشت و اجرای حق حیات مبتنی بر مولفه‌های نظامی و استفاده از سلاح‌های بیولوژیک است. بنابراین اولین و بدیهی‌ترین نتیجه حاصل از نقض معیار مزیت نظامی و همچنین نگرش حداکثری فرماندهان نظامی طرف متخاصم در جنگ، نقض حق حیات و از بین بردن جان انسان‌های کثیر با استفاده از سلاح‌های بیولوژیک است.

۱-۵ عنصر روانی نقض حق حیات با تاکید بر حمله نامتناسب.

نقطه مقابل حمله متناسب حمله‌ای است که در آن معیار مزیت نظامی با شدت عمل و استفاده از نیروی قاهره تناسب ندارد. باید دانست که حمله نامتناسب را بایستی با عنوان «جرم حمله نامتناسب» مورد خطاب قرارداد. زیرا آنچه که در حقوق بین‌الملل منحصمات مسلحانه به عنوان یک عمل مشروع قابل دفاع می‌باشد، حمله متناسب با نگرش حد اقلی از تلفات یا خسارات مادی بر پیکره نیروی مقابل است به نحویکه این عمل بایستی تا حد امکان با هدف بازدارندگی صورت بپذیرد و نه تحکم یا اشغال سرزمین‌های متعلق به دیگری. در جرم حمله نامتناسب نیز همانند دیگر جرایم علاوه بر عنصر مادی و قانونی باید عنصر روانی جرم نیز اثبات گردد. برای اثبات عنصر روانی این جرم، باید اثبات شود که حمله به صورت ارادی و عامدانه و با علم و اطلاع از

شرایط و اوضاع و احوالی که منجر به نامتناسب و بیش از حد بودن خسارات جنبی می‌گردد، انجام شده است (Solis, 2016: 327). تحقق عنصر معنوی جرم حمله نامتناسب با معیارها و موازین حق حیات نیز سازگاری دارد بدین نحو که می‌توان با در نظر گرفتن بایسته حق حیات با رویکرد موسع نسبت به آن که دانستیم به جمیع شرایط مناسب برای بقا و زیست پایدار مرتبط است، می‌توان پایداری در امنیت انسانی را فراهم آورد. حال با نقض اصل تناسب بین شدت حمله و آسیب نظامی از یک سو و مزیت نظامی از سوی دیگر، نقض دقیق حق حیات نیز واقع می‌گردد. دادگاه کیفری یوگسلاوی سابق نیز در پرونده گالیچ به همین شرایطی برای اثبات عنصر روانی جرم حمله نامتناسب اشاره کرده است (ICTY, 2003: Para 59). از طرف دیگر باید دانست که مطابق با اسناد و رویه کیفری بین‌المللی، برای اثبات جرم حمله نامتناسب به عنوان یک جنایت بین‌المللی، علاوه بر عنصر مادی این جرم، هردو شرط قصد و اراده در انجام حمله و اطلاع از شرایط و اوضاع و احوالی که منجر به نامتناسب بودن حمله می‌گردد، نیز باید احراز گردد (Slaone, 2015: 299_343).

در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز در گزارش مربوط به عناصر جرایم، به عناصر جرم حمله نامتناسب اشاره شده است که عنصر اراده در انجام حمله از صدر ماده ۸ اساسنامه و از بند اول عناصر جرم حمله نامتناسب که بیان می‌کند مرتکب اقدام به حمله کرده باشد، قابل استنباط است. بنابراین عنصر اراده و عمد به عنوان دو مولفه کلیدی در حمله نامتناسب همراه با شدت حاصل از استفاده از سلاح‌های بیولوژیک در نظر گرفته می‌شود که حق حیات را به طور جدی و عینی نقض می‌دارد. البته طبق بند ۵ از گزارش دیوان: «مرتکب باید از وجود یک مخاصمه مسلحانه آگاهی داشته باشد»، زیرا عدم آگاهی از این اقدام با نقض عنصر معنوی جرم حمله نامتناسب همراه است. در بند ۳ از گزارش نیز قید شده است که: «مرتکب از بیش از حد و نامتناسب بودن خسارات جانبی نسبت به اهداف غیر نظامی در قیاس با مزیت نظامی حاصل از حمله آگاهی و اطلاع داشته باشد». اعمال قاعده مزیت نظامی توانسته است عینی‌گرایی را در بعد مخاصمات مسلحانه وارد کرده و از انحراف در جرم‌انگاری انتزاعی جلوگیری نماید. اینکه یک دولت یا چهره نظامی به نقض حقوق جنگ یا مخاصمات مسلحانه

متهم شود، تنها ی اتهام ساده نیست بلکه افکار عمومی جامعه جهانی به ویژه در خصوص استفاده از سلاح های بیولوژیک نسبت به ان دولت واکنش جدی و تاریخی نشان خواهند داد. از این رو گزارش دیوان و تبیین بند ۸، ۵ و ۳ از این گزارش همراه با معیار مزیت نظامی می تواند مبنای تحقق مسئولیت بین المللی در استفاده از سلاح بیولوژیک و نقض اشکار یا پنهان حق حیات را نمایان سازد. اولین نتیجه اعمال معیار مزیت نظامی ایجاد تفکیک بین وضعیت ضرورت نظامی و وضعیت غیر ضروری در اقدام به حمله نظامی است. معیار ضرورت، معیاری فراگیر است و حتی شامل حق های موثر نسبت به محیط زیست پیرامون انسان نیز می شود. از منظر ضرورت نظامی همانگونه که دیوان بین المللی دادگستری هم در نظریه مشورتی سلاح های هسته ای بیان کرده است، احترام نسبت به محیط زیست یکی از مولفه ها و معیارهای ارزیابی میزان انطباق یک عمل با ضرورت نظامی تلقی می شود (ICJ Rep, 1996: Para 30). یکی از مهم ترین قواعد بشردوستانه، اصل ضرورت نظامی است. ضرورت نظامی به متخصصین اجازه می دهد که در حیطه و حدود حقوق جنگ، با صرف کمترین هزینه مالی، جانی و زمانی، برای شکست دادن و تسلط کامل بر دشمن، هر نوع و میزان زور لازم را به کار ببرند. ضرورت نظامی در حقوق بشردوستانه بین المللی به محدودیت های مربوط به روش ها و ابزارهای مورد استفاده طرفین در جریان یک مخاصمه می پردازد (Craig, 2007:179).

ضرورت نظامی معیاری است که از طریق ان می توان سوء نیت در اراده و عمد نسبت به اقدام به حمله نامتناسب را استخراج نمود. ضرورت نظامی خود بر معیار تفکیک که پیش تر از این مورد اشاره قرار گرفت متکی می باشد. بر اساس بند ۱ ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول، اموال غیر نظامی اموالی هستند که هدف نظامی محسوب نمی شوند و براساس ماده ۵۰ این پروتکل، افراد غیرنظامی افرادی هستند که در هیچ یک از طبقات نیروهای مسلح مقرر در ماده ۴ عهدنامه سوم و ماده ۴۳ پروتکل اول قرار نگیرند. چنین تاکیدی نشان از جایگاه برجسته اصل تفکیک در مخاصمات است تا جایی که می توان گفت اهمیت رعایت اصل تفکیک به حدی است که به عقیده برخی، اصل تفکیک، اساس حقوق جنگ را تشکیل می دهد (Saed, 2008: 120). به همین دلیل است که

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز ضمن اذعان به اینکه اصل تفکیک یک اصل مهم و بنیادین حقوق بشر دوستانه است، خاطر نشان می‌کند اصول و قواعد اساسی حقوق بین‌الملل بشر دوستانه، از جمله اصل تفکیک، از اصول تخلف‌ناپذیر حقوق بین‌الملل عرفی محسوب می‌شوند. شاید چنین تلقی از اصل تفکیک، آن را واجد ارزش قاعده‌ی امره نماید (Swineym 2005: 78_79).

نتیجه‌گیری

اهمیت توسعه زیرساخت‌های دفاع ملی و امکان بازدارندگی نظامی به عنوان یک اصل عقلایی در نظر گرفته می‌شود اما اقدام به توسعه یا تجهیز سلاح‌های بیولوژیک یا الوده‌کننده که با بقای انسان و پایداری زیست‌وی در تضاد باشد با هیچ معیار سیاسی، حقوقی و اخلاقی قابل تایید و اثبات نیست. از این رو حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی با در نظر گرفتن ضروریات مربوط به حق حیات به عنوان مبنای موثر حقوق بشر، اصل تفکیک، انتساب، اعلام پیش از اقدام و اصل ضرورت را به عنوان معیارهایی حقوقی جهت تنظیم مسئولیت دولت‌هایی قرارداده است که در اقدام نظامی حمله نامتناسب را بر علیه دشمن خویش ترتیب می‌بینند. باید نتیجه گرفت که حق حیات به عنوان حقی ضروری اما پنهان به صورت جامع در پیکره حقوق بین‌الملل چه در زمان صلح و چه در هنگامه مخاصمه دیده شده و از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است به همین دلیل تدوین معیارهای حقوقی انسانی می‌تواند به زنجیره اثر گذاری حقوق بین‌الملل کمک نموده و جهانی پایدار تر را نوید بدهد. اما در این میان، حق حیات به عنوان مبنای حقوق اساسی انسان در طول یک قرن گذشت به ویژه به دلیل نواقص قانونی و کتبی در معاهدات بین‌المللی به شدت دچار تهدید شده است زیرا دولت‌ها با اتکاء به وضعیت نوعاً جنگی و تفکیک بین آن با وضعیت مسالمت‌آمیز حق خود را جهت توسعه سلاح‌های بیولوژیکی واقع دانسته و به توسعه زیرساخت‌های تولید و گسترش این نوع از سلاح‌ها با عنوان سلاح‌های کستار جمعی همت نموده‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین دلایل تهدید حق حیات در فرایند تحقیق، توسعه، نگهداری، انتقال یا آزمایش سلاح‌های بیولوژیک، نقض معاهداتی است که امکان تفسیر فرعی از مفاد خود را خواسته یا ناخواسته فراهم آورده است. اما بنظر معیارهای موجود

در پیکره حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی توانسته است به ویژه با تاکید بر اصل تناسب و معیار مزیت نظامی، ماهیت مسئولیت در بهره‌مندی از سلاح‌های بیولوژیک را عینی و قابل محاسبه نماید. تاکید بر معیار مزیت نظامی می‌تواند به عنوان مولفه‌ای کارآمد عنصر معنوی وقوع جرم حمله نامتناسب را اثبات کرده و موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت خاطی را فراهم آورد. از طرف دیگر مشخص گردید که معیار مزیت نظامی به دلیل قاطعیت و قابلیت ارزیابی می‌تواند به عنوان عاملی پیشنهادکننده اقدام دولت‌های طرف درگیری در هنگام مخاصمه را با پیش‌بینی دقیق همراه ساخته تا امکان خسارت بر غیر نظامیان تا حد امکان کاهش یابد.

منابع

- بلد، رابرت و بوسچک، یوسلاو (۱۳۷۵)، فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه علیرضا پارسا، ص ۱۰۹.
- جعفری، محمد تقی (بی تا)، فلسفه و هدف زندگی، ص ۲۸.
- رنجکش، محمد جواد و الهه پورجوادی (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی واکنش شورای امنیت سازمان ملل متحد به پدیده تروریسم قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فصلنامه سیاست دوره ۴۷، شماره ۲، صص ۳۶۹-۳۹۱.
- سیف، سمیرا (۱۳۸۶)، کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک: فقدان سیستم راستی‌ازمایی، پژوهشنامه خلع سلاح، دوره ۹، شماره ۱، صص ۷۳-۹۶.
- فرانکل، ویکتور (۲۰۰۳)، خدا در ناخودآگاه، ترجمه ابراهیم یزدی، ص ۲۰۰.
- لنگ‌هاوزن، محمد (۱۳۸۲)، دین و حقوق بشر در اندیشه هاکینگ، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مبانی نظری حقوق بشر، قم: دانشگاه مفید.
- محقق داماد، مصطفی (۱۳۸۹)، مبانی فلسفی حق حیات در نظام حقوقی اسلام، فصلنامه دانشگاه شهید بهشتی، ش ۱، ص ۱۵.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، معنویات، جستاره‌هایی در باب عقلانیت و معنویت، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- ممتاز، جمشید، شایگان، فریده (۱۳۹۳)، حقوق بین‌الملل بشردوستانه در برابر چالش‌های مخاصمات مسلحانه عصر حاضر، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- موسوی، سید فضل‌اله و سید مهدی چهل‌تنی (۱۳۹۰)، موازین حقوقی در منع دست‌یابی تروریست‌ها به سلاح‌های زیستی، ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه، تهران، مجمع صلح جهانی اسلام.

میرزایی، سید احمد (۱۳۹۰)، دیپلماسی کنترل جنگ افزارهای زیستی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه صنعتی مالک اشتر.

نوری، پلی الله (۱۳۹۰)، تحول مفهوم حقوق و مسئولیت های اشخاص حقیقی در حقوق بین الملل در پرتو نظام بین المللی حقوق بشر، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.
سیکرنگی، محمد و مجتبی واحدی (۱۳۹۸)، راهبردهای نظام سیاستگذاری کیفری ایران و بین الملل در مقابله با تهدیدهای امنیتی بیو تروریسم، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیاپی ۸۵، شماره ۳، صص ۱۵۹-۱۸۴.

Laurie Garrett (1994), *The coming plague: Newly emerging diseases in a world out of balance*, Farrar, Strauss and Giroux, New York.

۴۳۳

Bedau, Hugo Adam (1968), "The Right to Life", *The Monist*, Vol. 52, Issue 4, 1 October.

J.E.S. Fawcett (1969), *The Application of the European Convention on Human Rights*, Oxford University Press, Oxford pp. 30-31.

Redelbach, Andreas (1985), *Protection of the Right to Life by Law and by Other Means. The right to life in International Law*, Martinus Nijhoff,

M. Özel and al (2015). v Turkey, ECtHR, App No. 46221/99, Judgment of 17 November 2015, paras 170, 171 and 200 [*'Özel and al. v Turkey'*

International Court of Justice (1996). *Reports of Judgements. Advisory Opinions and Orders Legality of the Threat Or Use Of Nuclear Weapons*. 8 July 1996.

Swiney, G. (2005). *Saving Lives: The Principle of Distinction and the Realities of Modern War*. *The International Lawyer*. 39(3).

Saed, N. (2008). *International Humanitarian Law: The Recent Developments (PostModern Wars)*. Tehran. Khorsandy pub. (In Persian)

Ziaee Bigdeli, M.R. (1995). *Law of War*. Tehran. Allameh Tabataba'i University Publication. (In Persian)

Dinstein, Y. (2004). *The Conduct of Hostilities under the Law of International Armed Conflict*. Cambridge university press.

Craig, F. (2007). *The Doctrine of Military Necessity and the Protection of Cultural Property during Armed Conflicts*. *California Western International Law Journal*, 37 (2).

Larissa van den Herik and Helen Duff (2016), 'Human Rights Bodies and International Humanitarian Law: Common but Differentiated Approaches' in Carla M Buckley, Alice Donald and Philip Leach (eds), *Towards Convergence in International Human Rights Law: Approaches of Regional and International Systems*, 366, 384.

Victor Abramovich (2009), 'From Massive Violations to Structural Patterns: New Approaches and Classic Tensions in the Inter-American Human Rights System' 11 *SUR International Journal on Human Rights* 7.

Thomas M Antkowiak (2002), 'Truth as Right and Remedy in International Human Rights Experiences' 23 *Michigan Journal of International Law* 977, 980.



- Maftai, J. (2010). *Drept international public/ Public International Law*. Bucharest: ProUniversitaria.
- Eitzen EM, Jr, Takafuji ET (1997). Historical overview of biological warfare. In: Sidell FR, Takafuji ET, Franz DR, editors. *Medical Aspects of Chemical and Biological Warfare*. Washington, DC: Office of the Surgeon General, Borden Institute, Walter Reed Army Medical Center. pp. 415–423.
- Robertson AG, Robertson LJ (1995). From asps to allegations: biological warfare in history. *Mil Med.*; 160:369–373.
- Wheelis M (2002). Biological warfare at the 1346 siege of Caffa. *Emerg Infect Dis.* 2002; 8:971–975.
- Hugh-Jones M (1992). Wickham Steed and German biological warfare research. *Intelligence and National Security*; 7:379–402.
- Carter GB (1992). Biological warfare and biological defence in the United Kingdom 1940–1979. *Royal United Service Institute Journal.* 1992; 137:67–74.
- ICTY (2012), *Prosecutor v Gotovina, Čermak & Markač*, Case No. IT-06-90-A, Appeals Chamber Judgment, 16 November 2012.
- Sandoz, Yves & Christophe Swinarski & Bruno Zimmermann (eds) (1987), *Commentary on the Additional Protocols of 8 June 1977 to the Geneva Conventions of 12 August 1949*, Geneva, ICRC and Dordrecht, Martinus Nijhoff, 1987.
- Solis, Gary D. (2016), *The Law of Armed Conflict: International Humanitarian Law in War*, Cambridge University Press, 2016.
- ICTY, *Prosecutor v. Galic*, Case No. IT-98-29-T, Trial Chamber Judgement, 5 December 2003
- Sloane, Robert D (2015), “Puzzles of Proportion and the ‘Reasonable Military Commander’: Reflections on the Law, Ethics, and Geopolitics of Proportionality”, *Harvard National Security Journal*, Vol. 6(2).

۴۳۴

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دوازدهم،

شماره اول، شماره

پیاپی چهل و

چهارم، بهار ۱۴۰۱